

معنای دعاء و فرق آن با نداء و بیان مراد از دعا و دعوت خدای تعالی

دعا و عبادت در حقیقت یکی هستند و دعاء بنده عبادت، و عبادت او دعا است. دعا اگر به خدای تعالی نسبت داده شود معنایش هم دعوت کردن تکوینی است.



دعا و عبادت در حقیقت یکی هستند و دعاء بنده عبادت، و عبادت او دعا است. دعا اگر به خدای تعالی نسبت داده شود معنایش هم دعوت کردن تکوینی است.

به گزارش خبرنگار مهر، سیدسلیمان صفوی، مدیر مجله علمی ترانسندنت فیلسوفی لندن و مؤلف ده ها جلد کتاب در حوزه فلسفه، عرفان و هنر به زبان های انگلیسی و فارسی است. بعثت و نهضت انبیا در قرآن، صراط مستقیم در قرآن و توحید الهی در قرآن از جمله آثار اوست. سرویراستاری دانشنامه معاصر قرآن کریم و تألیف مجموعه قرآن شناسی از جمله آثار قرآنی این قرآن شناس معاصر است.

رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن یادداشتی نگاشته است که متن آن را در ادامه می خوانید:

معنای دعاء و فرق آن با نداء و بیان مراد از دعا و دعوت خدای تعالی و دعا و دعوت بندگان:

"وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰى رِجْمٍ; دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلٰى رِجْمٍ; صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ" کلمه "دعاء" و نیز کلمه "دعوت" به معنای معطوف کردن توجه و نظر شخص دعوت شده است به سوی چیزی که آن شخص دعوت شده و این کلمه معنایی عمومی دارد، تر از کلمه "نداء" دارد، برای اینکه نداء مختص به باب لفظ و صوت است، ولی دعاء، هم شامل دعوت کردن بوسیله لفظ می‌شود و هم شامل آنجایی که کسی را با اشاره و یا نامه دعوت کنید، علاوه بر این، لفظ نداء مخصوص آنجایی است که طرف را با صدای بلند صدا بزنی، ولی لفظ دعاء این قید را ندارد، چه با صدای بلند او را بخوانی و چه بیخ گوشش و آهسته دعوتش کنی، هر دو جورش دعوت است.

دعاء، اگر به خدای تعالی نسبت داده شود معنایش هم دعوت کردن تکوینی است که همان ایجاد آن چیزی است که حق تعالی اراده کرده، گویا خدای تعالی آن چیز را به سوی اراده خود دعوت نموده- مانند این قول خدای تعالی که می‌فرماید: "يَوْمَ يَدْعُوْكُمْ فَتَسْتَجِيْبُوْنَ يَحْمَدُهٗ" [۱] که منظور از این جمله این است که خدای تعالی شما را (که در قبرهایتان آرمیده‌اید) برای زندگی کردن در عالم آخرت دعوت می‌کند، و شما دعوت او را با قبول خود اجابت می‌کنید، که در این آیه، دعوت به معنای ایجاد و خلقت است در نتیجه معنای تکوین را می‌دهد و هم خواندن و دعوت کردن تشریحی، و آن عبارت است از اینکه خدای تعالی به زبان آیاتش بندگان را تکلیف کند به آنچه که از آنان می‌خواهد. [۲]

دعا و عبادت در حقیقت یکی هستند و دعاء بنده عبادت، و عبادت او دعا است: و اما دعوت و دعای بندگان عبارت است از اینکه بنده خدا با خواندن پروردگارش رحمت و عنایت پروردگار خود را به سوی خود جلب کند و خواندنش به این است که خود را در مقام عبودیت و مملوکیت قرار دهد، به همین جهت عبادت در حقیقت دعاء است، چون بنده در حال عبادت خود را در مقام مملوکیت و اتصال به مولای خویش قرار می‌دهد و اعلام تبعیت و اقرار به ذلت می‌کند تا خدا را با مقام مولویت و ربوبیتش به خود معطوف سازد، دعای حقیقی هم عینا همین است.

و خدای تعالی به همین اتحاد حقیقت دعاء و عبادت اشاره دارد، آنجا که می‌فرماید: "وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُوْنِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الْاِذْنَ عِنْدِيْ سَيَدْعُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِيْنَ" [۳]، که ملاحظه می‌کنید در اول، فرمان به دعاء داده، سپس همین تعبیر به دعاء را مبدل به تعبیر عبادت کرده است و پوشیده ماندن این حقیقت بر صاحب المنار باعث شده که در تفسیر خود بگوید: [۴] "اینکه بعضی از مفسرین و غیر مفسرین گفته اند که یکی از معانی دعاء عبادت است به طور مطلق در عبادت شرعی درست نیست، بلکه بعضی از عبادت های دستوری مثل نماز مشتمل بر دعاء هست، چون بیشتر اجزایش دعاء است، و نیز مخ همه عبادت ها دعاء هست ولی همه عبادت های دستوری دعاء نیست، مثلا نمی‌توان گفت روزه یعنی دعاء، چون این اطلاق نه شرعا درست است و نه از جهت لغوی، پس هر دعای شرعی عبادت هست، ولی هر عبادت شرعی و دستوری دعاء نیست" [۵].

منشأ اشتباه او این است که خیال کرده معنای دعاء همان نداء و صدا زدن در حال طلب است، و غفلت کرده از آن

تحلیلی که ما در معنای دعاء کردیم و اما کلمه "سلام"، اصل در معنای این کلمه- بطوری که راغب در مفرداتش [۶۸]؛ rlm گفته- تعری و سلامت خواهی از آفات ظاهری و باطنی است، و این معنا در همه مشتقات این کلمه یعنی "سلام"، "سلامت"، "اسلام"، "تسلیم" و غیره جاری است، و دو کلمه "سلام" و "سلامت" یک معنا دارد، هم چنان که دو کلمه "رضاع" و "رضاعة" به یک معنا است. و ظاهراً واژه "سلام" و واژه "أمن" معنایی نزدیک بهم دارند، تنها فرقی که بین این دو ماده لغوی است این است که سلام به معنای خود امنیت با قطع نظر از متعلق آن است، ولی کلمه "امنیت" به معنای سلامتی و امنیت از فلان خطر است، به شهادت اینکه می rlm؛ توان گفت: "فلانی در سلام و سلامتی است"، و "فلانی از فلان خطر در امنیت است"، ولی نمی rlm؛ توان گفت: "فلانی در امنیت است".

معنای "سلام" و اینکه سلام از اسماء خدای تعالی است و اشاره به وجه تسمیه بهشت به "دار السلام":

کلمه "سلام" یکی از اسماء خدای تعالی است، و وجه آن این است که ذات متعالی خدای تعالی نفس خیر است، خیری که هیچ شری در او نیست، بهشت را هم اگر "دارالسلام" گفته rlm؛ اند به همین جهت است که در بهشت هیچ شر و ضرری برای ساکنان آن وجود ندارد. بعضی گفته rlm؛ اند "اگر بهشت را دار السلام خوانده rlm؛ اند بدین مناسبت است که بهشت خانه خداست، که نامش سلام است"، ولی برگشت هر دو وجه در حقیقت به یک معنا است، برای اینکه اگر خدای تعالی هم، سلام نامیده شده برای همین است که از هر شر و سویی مبراء است، و سیاق و زمینه گفتار آیه دلالت دارد بر اینکه از کلمه "سلام" معنای وصفی rlm؛ اش مقصود است.

خدای سبحان در این آیه و در سایر آیات، کلمه "سلام" را مطلق آورده و به هیچ قیدی مقیدش نکرده، در سایر آیات کلام مجیدش نیز چیزی که سلام را مقید به بعضی از حیثیات کند دیده نمی rlm؛ شود، پس دار السلام بطور مطلق دار السلام است، و جایی که بطور مطلق دار سلامت باشد جز بهشت نمی rlm؛ تواند باشد، برای اینکه آنچه از سلامت در دنیا یافت شود سلامت نسبی است، نه مطلق، هیچ چیزی که برای ما سالم باشد وجود ندارد مگر آنکه همان چیز مزاحم بعضی از چیزهایی است که دوست می rlm؛ داریم، و هیچ حالی نداریم مگر آنکه مقارن با آن اضدادی برای آن هست.

پس، هر لحظه rlm؛ ای که بتوانی معنای سلامتی بطور مطلق و غیر نسبی را تصور کنی، همان لحظه توانسته rlm؛ ای وضع و اوصاف بهشت را تصور کنی، و برایت کشف می rlm؛ شود که توصیف بهشت به دار السلام نظیر توصیف آن به جمله: "لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ" rlm؛ فیها" [۸] است، برای اینکه لازمه سلامت انسان از هر مکروه و هر آنچه که دوست نمی rlm؛ دارد این است که بر هر چه دوست دارد و می rlm؛ خواهد، مسلط باشد و هیچ چیزی نتواند جلو خواست او را بگیرد، و این همان معنای آیه فوق می rlm؛ باشد. در آیه مورد بحث دار السلام مقید شده به قید "عند ربهم" و این دلالت دارد بر اینکه اهل دار السلام دارای قرب حضورند، و در آنجا به هیچ وجه از مقام خدای سبحان غفلت ندارند.

بحث روایتی:

در تفسیر عیاشی از منصور بن یونس از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: سه عمل نکوهیده است که شرش به صاحبش برمی rlm؛ گردد، اول عهدشکنی، دوم بغی و سوم مکر کردن با خدای تعالی. و در باره بغی فرمود: "يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْكُمْ عَلَى رLM؛ أَنفُسِكُمْ" [۹] مؤلف: این مطلب از انس از رسول خدا (ص) روایت شده، به این مضمون که فرمود: سه چیز است که شر آن به صاحبش برمی rlm؛ گردد، یکی شکستن پیمان، دیگری نیرنگ و سوم بغی، آن گاه رسول خدا (ص) این آیات را تلاوت فرمودند: "يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْكُمْ عَلَى رLM؛ أَنفُسِكُمْ" و "وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ" [۱۰] و "قَمَنْ تَكْتَفِيئًا تَكْتَفِيئًا عَلَى رLM؛ تَفْسِيهِ" [۱۱]، این روایت را سیوطی در الدر المنثور [۱۲] آورده.

و در الدر المنثور است که ابو نعیم- در کتاب الحلیه- از ابی جعفر محمد بن علی روایت کرده که گفت: هیچ عبادتی برتر از سؤال و خواهش از درگاه خدا نیست، و هیچ چیزی به جز دعا قضاء را بر نمی rlm؛ گرداند، و سریع rlm؛ ترین کارهای خیر در اثر بخشیدن، احسان است، که از هر کار خیر دیگر ثوابش زودتر به صاحبش بر می rlm؛ گردد، و سریعترین کارهای زشت در اثر بخشیدن بغی است که خیلی سریع عقوبتش به صاحبش می rlm؛ رسد، و این عیب برای یک انسان کافی است که عیب rlm؛ های مردم را ببیند، و از دیدن عیب rlm؛ های خود کور شود، و اینکه مردم را به کارهایی امر و دعوت کند که خودش استطاعت آن را ندارد، و اینکه همنشین خود را بدون جهت و به rlm؛ کارهای بیهوده آزار دهد. [۱۳] و در همان کتاب است که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: حتی اگر کوهی بر کوهی بغی و ستم کند آن کوه که ستم کرده از جای کنده می rlm؛ شود. [۱۴] و در تفسیر برهان از ابن بابویه و او به سند خود از علاء بن عبد الکریم روایت کرده که گفت: من از امام ابی جعفر (ع) شنیدم که در باره جمله: "وَاللَّهُ

يَدْعُوا إِلَى اللَّهِ; دار السّلام" فرمود: سلام همان خدای عز و جل است، و دار خدا و خانه؛ ای که برای اولیائش خلق کرده، بهشت است. [۱۵] و در همان کتاب از ابن شهر آشوب از علی بن عبد الله بن عباس از پدرش، و نیز از زید بن علی بن الحسین (ع) روایت آورده که: "وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى اللَّهِ; دار السّلام": یعنی بهشت.. [۱۶]

مقام رضا: سوره ۵، آیه ۱۶ {يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.}

می نماید حق بخلق اندر ایاب؛

ره ز وی یعنی که از نور و کتاب؛

در هدایت نور حق پیغمبر است؛

یا ولیی کو بدانایی سر است؛

تابع رضوان او راه سلام؛

هست باز از هر طرف بر وی تمام؛

یعنی آن کو خواست خوشنودی وی؛

باشد از آفات ایمن پی به پی؛

مینماید خارج از ظلماتشان؛

سوی نور و ایمن از آفاتشان؛

این بود با اذن او یعنی که خواست؛

بهر ایشان تا نماید راه راست؛

پرودگار عالم تنها کسانی را به مقصد برین هدایت می‌کند و واصل می نماید که خوشنودی حضرت حق را دنبال می‌کنند. "هدایت" در اینجا به معنای رساندن به مقصد است، نه به معنای نشان دادن راه. راه های خدایی بسیارند ولی برخلاف راههای غیرخدایی، همه آن راه ها به یک راه (صراط مستقیم) منتهی می‌شوند. "و يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ" در اینکه ظلمت را به صیغه جمع و نور را به لفظ مفرد آورده اشاره است به اینکه راه حق هر چند که بر حسب مقامات و مراحل متعدد است، ولی در آن اختلاف ماهوی وجود ندارد، بر خلاف راه باطل که سراپا اختلاف است و اهل هر مسلکی اهل مسلک دیگر را دشمن می‌دارد و از آنها متنفر است. سبب نهایی هدایت خدا است که نورالانوار است و مسبب الاسباب است و پیامبر و قرآن وسایل الهی هستند. رضوان و نور حق در همبستگی معنایی با صراط مستقیم در این آیه شریفه هستند.

مولوی در قصه بازرگان و طوطی مثنوی راجع به رضای عبد سروده:

نالم و ترسم که او باور کند

وز کرم آن جور را کمتر کند

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد

بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

اما در اصطلاح قرآنی رضوان دو سوپه است. رضای عابد به معبود و رضای معبود از عابد. رضای دوم حاصل رضای اول است که سالک رضا به رضا الله باشد، باباطاهر عارف شوریده سروده:

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آن چه را جانان پسندد

{رضی الله عنهم و رضوا عنه} (مجادله، ۲۲) شاهد رضای دو سوپه است.

حکیم ناصر خسرو در سعادت نامه گوید:

دلا همواره تسلیم و رضا باش – بهر حال که باشی با خدا باش

خدا را دان خدا را خوان بهرکار – مدان تو یاوران را به از او یار

چو حق بخشد کلاه سربلندی – تو دل بر دیگر بهر چه بندی

خدا را باش اگر مرد خدایی – مکن بیگانگی گر آشنایی

حدیث جنت و دوزخ رها کن – پرستش خاص از بهر خدا کن

زتو جز بندگی کردن نباید – ازو خود جز خداوندی نباید

عارفان بحثهای زیادی راجع به معنای رضا و مقام رضا نموده اند مانند: ذوالنون مصری، هجویری، لاهیجی، انصاری، کاشانی، مولوی، حافظ، سعدی.

جنید گوید: رضا رفع اختیارست. تهانوی در کشاف گوید: رضا خروج از رضای نفس و بدر آمدن در رضای حق است [۱۷] *يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ*; خداوند بوسیله قرآن- و بقولی بوسیله پیامبر(ص) کسانی که از لحاظ قبول قرآن و ایمان و تصدیق پیامبر و پیروی احکام دین، تابع خشنودی او باشند به راه *رِضْوَانِهِ*؛ هدایت می‌کند.

طبرسی می گوید: *سُئِلَ السَّلَامُ*; حسن و سدی گویند: یعنی راه *رِضْوَانِهِ*؛ های خدا، که عبارت از احکامی است که برای بندگان تشریح و بنام آئین اسلام بر آنها نازل کرده است. زجاج گوید: یعنی راه های سلامت از هر ترس و زبانی، مگر آن ترس و زبانی *رِضْوَانِهِ*؛ که قابل توجه نباشد، زیرا ضرر و ترس کم، سر انجام بنفع باز می‌گردد. پس منظور این است که خداوند کسانی که از چیزهایی پیروی می‌کنند که رضای خدا در آن است، براه سلامت هدایت می‌کند و سلام و سلامت، مثل ضلال و ضلالت است.

مقصود از هدایت به سوی راه *رِضْوَانِهِ*؛ های سلامت، این است که: لطف خود را شامل حال آنها می‌سازد تا براه حق قدم نهند. [۱۸] *وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ*; و آنها را از کفر بایمان می‌آورد، زیرا کفر همچون ظلمت *رِضْوَانِهِ*؛ ها موجب حیرت و سرگردانی می‌شود و ایمان- همچون نور- موجب هدایت و بصیرت می‌گردد.

يُذِيهِ; این رهبری به سوی ایمان از لطف خداوند است. *وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ*; و آنها را براه حق- که دین اسلام است- هدایت می‌کند. این معنی از حسن است. ابو علی جبایی گوید: آنها را براه بهشت هدایت می‌کند. [۱۹]

اینکه در جمله: " *وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ*" مساله هدایت دوباره عودت داده شده، جهتش این بود که جمله " و یخرجهم" بین جمله مورد بحث و جمله " *يَهْدِي بِهِ اللَّهُ*" فاصله شده بود، از سوی دیگر صراط مستقیم همانطور که

بیانش در سوره فاتحه گذشت [۲۰] راهی است مهیمن و سر آمد بر همه راههای دیگر خدای تعالی، قهرا هدایت به سوی صراط مستقیم نیز هدایتی مهیمن بر سایر اقسام هدایت است، هدایت rlm&؛هایی که مربوط به سبیل جزئی است.

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این است که خواننده عزیز بپرسد اگر صراط مستقیم چنین صراطی بود جا داشت همه جا مانند سوره "حمد" به صورت معرفه یعنی "الصرط المستقیم" بیاید، در حالی که در آیه مورد بحث نکره آمده فرموده: "و يَهْدِيهِمْ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ" و آنان را به سوی صراطی مستقیم هدایت می کند، معلوم می شود صراطی مستقیم آن طور که شما گفتید یک صراط نیست، در پاسخ می گوئیم نکره آوردن کلمه همه جا به منظور این نیست که بفهماند کلمه مصداقی نامعین از مصادیق متعدد است، بلکه گاه می شود که نکره آوردن صرفاً به منظور تعظیم و بزرگداشت مطلب است، و در آیه مورد بحث قرینه مقام دلالت دارد بر اینکه منظور همین تعظیم است. [۲۱]

ایمان و عمل صالح: سوره ۴، آیه ۱۷۵ {قَامًا الَّذِينَ آمَنُوا يَاللّٰهِ وَعَتَصَمُوا بِهِ فَسَيَدْخُلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَقَصَلٌ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا.}

پس کسانی که بنورش بگردند

چنگ بر وی بر زند و سر شوند

زودشان داخل کند در رحمتی rlm&؛

ز آن خود بی rlm&؛ عثرت و بی rlm&؛ زحمتی rlm&؛

فضل او بر بنده rlm&؛گان تا چون کند

هر زمانشان رحمتی افزون کند

هم نماید راهشان بر سوی خود

راست راهی تا لقای روی خود

راه عشقست آن گرت میل و هواست rlm&؛

رهنمای او علی مرتضی است rlm&؛

یا علی ما هم گدای این دریم rlm&؛

خوشه rlm&؛چین خرمنت از هر سریم rlm&؛

همت از مولاست گر خواهد فقیر

دست این افتاده rlm&؛گان را هم بگیر [۲۲]

ایمان و عمل صالح از لوازم ورود به صراط مستقیم است و این دو مفهوم کلیدی قرآنی همبستگی معنایی با صراط مستقیم دارند. ایمان اجمالاً یعنی اعتقاد قلبی به خدا، معاد، عالم غیب، حقانیت راه انبیای الهی، [۲۳] و عمل صالح یعنی انجام بهترین کار بر اساس نیاز و مقتضیات زمان و مکان. عمل صالح همراه با دعوت بسوی حق و حقیقت و استقامت ورزی در جهاد اصغر و اکبر است. ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ وَعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ ۗ أُولَٰئِكَ

(نیکوکاری آن نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید (چه این چیز بی اثری است) لیکن نیکوکاری آن است که کسی به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آورد و دارایی خود را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان و گدایان بدهد و در آزاد کردن بندگان صرف کند، و نماز به پا دارد و زکات مال (به مستحق) بدهد، و نیز نیکوکار آناند که با هر که عهد بسته اند به موقع خود وفا کنند و در حال تنگدستی و سختی و هنگام کارزار صبور و شکیبا باشند. (کسانی که بدین اوصاف آراسته اند) آنها به حقیقت راستگویان و آنها به حقیقت پرهیزکارانند.) [۲۴]

"فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ..." این جمله ثواب کسانی را بیان می‌کند که برهان پروردگار خود را و نور نازل از ناحیه او را پیروی کرده‌اند و این آیه چنین می‌گوید: "وَمَنْ يَرْزُقْ يَرْزُقْهُم مِّنْ قَبْلِ أَنْ يَبْلُغَ أَهْلِيكَانَ فِي الْحَبْلِ وَلَا يَمَسُّهُمُ الْهَمُّ وَلَا الْكُمُومُ وَلَا يَجْرِمُونَ وَلَا يَأْكُلُونَ الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَلَا يَسْتَقِيمُونَ"؛ "وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَاعْتَمَلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ" و شاید به همین جهت بوده که در اینجا کیفر کسانی را که از پیروی برهان و نور تخلف می‌کنند بیان نکرد، چون این آیه، خود، همان مضمون آیه قبل را دارد و با این حال دیگر حاجتی نبود که وضع متخلفین و آنها که استنکاف و استکبار می‌ورزند را دوباره تکرار کند، چون در اینجا فهماند جزای پیروان اینجا، جزای پیروان آنجا است و در این میان به جز دو طائفه وجود ندارد یا پیرو و یا متخلف و بر این اساس جمله: "فَسَيُذْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ" در مقابل جمله: "فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ" است که همانا بهشت باشد و نیز در این آیه جمله: "و فضل" در مقابل جمله: "و يزیدُهُم مِن فَضْلِهِ" در آن آیه است و اما جمله: "و يهْدِيَهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا"، در حقیقت یکی از آثار اعتصام به خدای تعالی است که در سوره آل عمران نیز ذکرش آمده و فرموده بود: "وَمَنْ يَعْصِمْ يَلَهُ فَقَدْ هَدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" [۲۵].

استقامت در سلوک الی الله: سوره ۴، آیه ۶۸ {وَلَهْدِيَنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا}.

هم نمائیم آن کسان را راه راست

رهروان را راه و مقصد تا کجاست

حضرت حق سالکان حقیقت را در سیر و سلوک بسوی مبدا برین یاری میدهد تا بر سختی‌ها و گرفتاریهای راه غلبه نمایند و بتوانند ادامه حرکت دهند و مشکلات آنها را از وصول به مقصد الهی باز ندارد.

برخی گفته‌اند: یعنی نسبت به آنها الطاف و عنایاتی می‌کنیم که بتوانند بر اطاعت، استوار بمانند و از استقامت برخوردار گردند و تقدیر آن «ووفناهم للثبات علی الصراط المستقیم» است و برخی گفته‌اند: منظور این است که در آخرت نیز آنان را به راه بهشت، هدایت می‌کنیم. این قول از ابو علی جابایی است. وی گوید: جایز نیست که در اینجا مقصود از هدایت، ارشاد به دین باشد، زیرا پاداشی است که خداوند به بنده مؤمن و مطیع وعده داده است و انسان وقتی مؤمن و مطیع خواهد بود، که هدایت یافته باشد [۲۶]

مقام توکل و اعتماد به خدا: سوره ۴۸، آیه ۲۰ {وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا}.

حق شما را وعده داد اندر قرار

مر غنیمتهای بیرون از شمار

در بلاد شرق و غرب اندر وضوح

یا که روم و فارس هنگام فتوح

که شما گیرید بیشک آن حدود

بر شما تعجیل پس زین یک نمود

گفت ایدی الناس یعنی داشت باز

دست مردم و از شما زین اخذ باز

اهل خیبر یعنی آن کز بیمتان

شد قلاع و ملکشان تسلیمتان

برگرفت از رعیشان گفتی زمین

لتکون آیه للمؤمنین

هم و یهدیکم صراطا مستقیم

کان بود اسلام و آتین قویم

همه فتوحات و غنایم جنگی و صلحها نظیر صلح حدیبیه و پیروزی و غنایم جنگ خیبر برای این است که آیتی باشد برای مؤمنین، که شما را به سوی صراط مستقیم که طریقی است رساننده به کلمه حق و بسط دین، هدایت فرماید. خدا با ارسال نشانه های مختلف مومنین را ترغیب به استمرار حرکت بسوی حق می نماید و بدانها با این نشانه ها دلگرمی می بخشد و بنا بر نظر برخی مفسرین [۲۸] توکل و اعتمادشان به راه حق و حقیقت افزایش یابد. یا صراط مستقیم ثقه و اعتماد بر توکل بر خدا است.

مقام جمع مطلق: سوره ۴۸، آیه ۲ {لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا.}

این سبب شد تا پیامرزد اله

ما تقدم ما تاخرت از گناه

آن گناهی کز تو سر زد ای سند

وان گناهی کز تو زین پس سر زند

یا مراد از این گناه امت است

زانکه او معصوم و پاک از زلتست

یا که جرم مکبان باشد مراد

حق ببخشد آنچه کردند از عناد

لیک اندر زعم صوفی مشربان

ذنب او بد پرده و های جسم و جان

تا مقام وصل مطلق هر حجاب

بود ذنبی نزد عقل ذو لباب

از مقام فرق تا جمع وجود

منکشف شد پرده rlm&؛ هایش در صعود

اینست ذنب ما تقدم بعد از آن rlm&؛

کامد اندر فرق از جمعی چنان rlm&؛

لازم فرق و شهود است احتجاج rlm&؛

وان سپس گفتا تو را نبود حجاب rlm&؛

[۲۹]

بوده است این کشف محصول رسول rlm&؛

نی کسی را غیر او ز اهل وصول rlm&؛

هست این تحقیق هم خاص صفی rlm&؛

داند آن کو فهمد اسرار خفی rlm&؛

نکته دانان واقفند از رازها

تا چه اندر پرده بود آوازاها

ای محمد «ع» بر تو خلاق الانام rlm&؛

نعمت خود کرده از هر ره مقام rlm&؛

ره نمودت بر صراط مستقیم rlm&؛

تا مقام جمع مطلق بی rlm&؛ زبیم rlm&؛ [۳۰]

بقا بعد از فنا و سفر نفس «من الحق الی الخلق مع الحق» مقام جمع مطلق است و از نظر قیصری شارح فصوص محی الدین و لاهیجی شارح گلشن راز، «مقام جمع الجمع، مرتبه شهود خلق است، قایم به حق. یعنی حق را در جمیع موجودات و مخلوقات مشاهده نماید، که هر جا به صفتی دیگر ظاهر گشته که مقام «بقاء بالله» است، این مقام کامل تر از مقام جمع است، زیرا جمع، شهود اشیاء است به وسیله خدا، و تبری از حول و قوه غیر، در حالی که جمع الجمع، استهلاک و فنا کلی است از ما سوی الله. و بالجمله: وجود اگر بشرط «لا» لحاظ و مأخوذ شود، آن را مرتبه احدیت و جمع الجمع و حقیقه الحقایق و عمی نامند که تمام اسماء و صفات، مستهلک در آن می باشند.» [۳۱]

مراد از کلمه "ذنب" در آیه شریفه، گناه به معنای معروف کلمه یعنی مخالفت تکلیف مولوی الهی نیست و نیز مراد از "مغفرت" معنای معروفش که عبارت است از ترک عذاب در مقابل مخالفت نامبرده نیست، چون کلمه "ذنب" در لغت آن طور که از موارد استعمال آن استفاده می‌شود عبارت است از عملی که آثار و تبعات بدی دارد، حال هر چه باشد. و مغفرت هم در لغت عبارت است از پرده افکندن بر روی هر چیز، ولی باید این را هم بدانیم که این دو معنا که برای دو لفظ "ذنب" و "مغفرت" ذکر کردیم (و گفتیم که متبادر از لفظ "ذنب" مخالفت امر مولوی است که عقاب در پی بیاورد، و متبادر از کلمه "مغفرت" ترک عقاب بر آن مخالفت است) معنایی است که نظر عرف مردمان متشرع به آن دو لفظ داده، و گرنه معنای لغوی ذنب همان بود که گفتیم عبارت است از هر عملی که آثار شوم داشته باشد، و معنای لغوی مغفرت هم پوشاندن هر چیز است.

حال که معنای لغوی و عرفی این دو کلمه روشن شد، می‌گوییم قیام رسول خدا به دعوت مردم، و نهضتتش علیه

کفر و وثنیت، از قبل از هجرت و ادامه rlm&؛ اش تا بعد از آن، و جنگهایی که بعد از هجرت با کفار مشرک به راه انداخت، عملی بود دارای آثار شوم، و مصداقی بود برای کلمه "ذنب" و خلاصه عملی بود حادثه آفرین و مسأله ساز و معلوم است که کفار قریش ما دام که شوکت و نیروی خود را محفوظ داشتند هرگز او را مشمول مغفرت خود قرار نمی rlm&؛ دادند، یعنی از ایجاد دردسر برای آن جناب کوتاهی نمی rlm&؛ کردند، و هرگز زوال ملیت و انهدام سنت و طریقه خود را، و نیز خون rlm&؛ هایی که از بزرگان ایشان ریخته شده، از یاد نمی rlm&؛ بردند، و تا از راه انتقام و محو اسم و رسم پیامبر کینه rlm&؛ های درونی خود را تسکین نمی rlm&؛ دادند، دست بردار نبودند. اما خدای سبحان با فتح مکه و یا فتح حدیبیه که آن نیز منتهی به فتح مکه شد، شوکت و نیروی قریش را از آنان گرفت و در نتیجه گناهای که رسول خدا(ص) در نظر مشرکین داشت پوشانید، و آن جناب را از شر قریش ایمنی داد.

پس مراد از کلمه "ذنب" - و خدا داناتر است- تبعات بد، و آثار خطرناکی است که دعوت آن جناب از ناحیه کفار و مشرکین به بار می rlm&؛ آورد، و این آثار از نظر لغت ذنب است، ذنبی است که در نظر کفار وی را در برابر آن مستحق عقوبت می rlm&؛ ساخت، هم چنان که موسی (ع) در جریان کشتن آن جوان قبطی خود را گناهکار قبطیان معرفی نموده می rlm&؛ گوید: "و لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ" این معنای گناهان گذشته رسول خدا (ص) است گناهایی که قبل از هجرت کرده بود و اما گناهان آینده rlm&؛ اش عبارت است از خونهایی که بعد از هجرت از صناید قریش ریخت، و مغفرت خدا نسبت به گناهان آن جناب عبارت است از پوشاندن آنها، و ابطال عقوبت rlm&؛ هایی که به دنبال دارد، و آن به این بود که شوکت و بنیه قریش را از آنان گرفت. مؤید این معنا جمله rlm&؛ "و يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ" ... و بِنَصْرِكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا" است.

"و يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ" - بعضی از مفسرین rlm&؛ [۳۲] گفته اند معنایش این است که: نعمت خود را هم در دنیا برای تمام کند، و تو را بر دشمن غلبه داده بلند آوازه rlm&؛ ات گرداند و دینت را رونق بخشد، و هم در آخرت تمام کند و درجه rlm&؛ ات را بلند کند. بعضی rlm&؛ [۳۳] دیگر گفته اند: یعنی نعمت خود را با فتح مکه و خیبر و طائف بر تو تمام کند. "و يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا" - بعضی rlm&؛ [۳۴] گفته اند: یعنی تو را بر صراط مستقیم ثابت بدارد، صراطی که سالک خود را به سوی بهشت می rlm&؛ کشاند. بعضی rlm&؛ [۳۵] دیگر گفته اند، یعنی تو را در تبلیغ احکام و اجرای حدود به سوی صراط مستقیم رهنمون شود. [۳۶]

پی نوشت:

- [۱] روزی که او شما را می rlm&؛ خواند، و شما او را با حمدش اجابت می rlm&؛ کنید. "سوره اسراء، آیه ۵۲"
- [۲] طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه.ش. ج ۱۰، ص ۵۲.
- [۳] پروردگارتان فرمان داده که مرا بخوانید، تا اجابتان کنم، برای اینکه کسانی که از عبادت من استکبار می rlm&؛ کنند به زودی به حالت خواری داخل جهنم خواهند شد. "سوره مؤمن، آیه ۶۰"
- [۴] طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه.ش. ج ۱۰، ص ۵۳.
- [۵] تفسیر المنار، ط. بیروت، ج ۱۱، ص ۳۰۸.
- [۶] مفردات راغب، ماده سلم.
- [۷] طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه.ش. ج ۱۰، ص ۵۴.
- [۸] برای اهل بهشت هر چه را بخواهند می rlm&؛ باشد. "سوره ق، آیه ۳۵"
- [۹] تفسیر عیاشی، ط. اسلامیه، ج ۲، ص ۱۲۱.
- [۱۰] و نیرنگ جز به اهلش بر نمی rlm&؛ گردد. "سوره فاطر، آیه ۴۳"

[۱۱] و هر کسی پیمان بشکند علیه خودش می‌شکند. "سوره فتح، آیه ۱۰"

[۱۲] الدر المنثور، ج ۳ ص ۳۰۳.

[۱۳] (۱ و ۲) الدر المنثور، ط. بیروت، ج ۳، ص ۳۰۴.

[۱۴] (۱ و ۲) الدر المنثور، ط. بیروت، ج ۳، ص ۳۰۴.

[۱۵] (۳ و ۴) تفسیر برهان، ط. قم، ج ۲، ص ۱۸۳.

[۱۶] طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی ایران - قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه.ش. ج ۱۰، ص ۵۵.

[۱۷] سجادی، سید جعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، طهوری، ۱۳۵۴، ص ۲۳۱-۲۳۳.

[۱۸] طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۲۷ جلد، فراهانی، تهران، چاپ: ۱، ج ۶، ص ۲۵۴.

[۱۹] طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۲۷ جلد، فراهانی، تهران، چاپ: ۱، ج ۶، ص ۲۵۵.

[۲۰] صفوی، سید سلمان، تفسیر ساختاری سوره حمد، انتشارات آکادمی مطالعات ایرانی لندن، لندن، ۲۰۱۸.

[۲۱] طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی ایران - قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه.ش. ج ۵، ص ۴۰۲.

[۲۲] تفسیر قرآن صفی علیشاه، ص ۱۷۴.

[۲۳] آیات ۲-۵ سوره بقره.

[۲۴] آیه ۱۷۷ سوره بقره و سوره والعصر.

[۲۵] "سوره آل عمران، آیه ۱۰۱". المیزان، ج ۵، ص ۲۴۹.

[۲۶] طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۲۷ جلد، فراهانی، تهران، چاپ: ۱، ج ۵، ص ۲۲۳.

[۲۷] تفسیر قرآن صفی علیشاه، ص ۷۰۸.

[۲۸] روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۰۹.

[۲۹] صفی علی شاه، محمد حسن بن محمد باقر، تفسیر قرآن صفی علی شاه، ۱ جلد، منوچهری - ایران - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۷۸ ه.ش.

[۳۰] تفسیر قرآن صفی علیشاه، ص ۷۰۵.

[۳۱] فرهنگ اصطلاحات عرفانی، سجادی، ص ۱۵۵-۱۵۶.

[۳۲] (۱ و ۲ و ۳ و ۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۱

[۳۳] (۱ و ۲ و ۳ و ۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۱

[۳۴] (۱ و ۲ و ۳ و ۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۱

[۳۵] تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۹۱.

[۳۶] طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه.ش. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸&۱۹، ص ۲۸۲.

علاقه مندان برای مطالعه مباحثی در این ارتباط می توانند به مجموعه کتاب قرآن پژوهی نگارنده خصوصا مجموعه قرآن شناسی دوره اول (۶ عنوان)، انتشارات سلمان آزاده مراجعه کنند.